



من آنم که در پای خوکان نریزم

مر این قیمتی در لفظ دری را

چکیده

پرسش بنیادین این جستار آن است که فارسی نوین نه تنها توان ترجمه اندیشه‌های خردگون و فلسفی را دارد بل این زبان به دلیل توانایی‌های درونی خود توانسته از خویش زبانی هوشمند و آگاه بیافریند. به این سان در این گفتار سخن آن است که فارسی از سویی چون زبانی فرهیخته ابزار اندیشه باشد و از سوی دیگر در بازسازی نوین هوشمندانه خویش جایگاه جهانی خود را که تاریخش بر آن می‌گواهد، نشانه رود. این آماج در واژه سازی فرهیخته خود را باز می‌تاباند ولی به دیده من مهم‌تر از آن بازبینی و بازسازی دستور زبان فارسی هوشمند است تا بتواند کار اندیشه را به فرجام برد.

چشم‌انداز تاریخی زبان فارسی در گذر از نوشتارهای ادبی و فلسفی و نیز بازسازی نوین هم‌روزگار آن در گذر از جنبش ترجمه، داستان‌نویسی و شعر دلیلی دیگر بر پویایی فارسی بوده و بسیاری از فرهیختگان در قلمرو کار و کوشش خویش این زبان را به جایی والا رسانده‌اند. چشم‌انداز آینده فارسی هوشمند بهره‌گیری از داده‌های تاریخی و دست‌آوردهای نوشتاری آن است که هم در گرو دریافت فرهنگی زبان در نزد مردم و فرهیختگان است و هم

به دست فرهنگستان زبان آسان تواند شدن. چنین است که فارسی را راه
آینده را پیش گرفته و آینده سازی جهانی خود را نوید می دهد^۱.

^۱ این جستار برگگی است سبز تحفه به فردوسی که یک رستم اش به از هزاران جنگ گوی بوده
باشد، به طرزی افشار که فارسیدن را به ما آموخت و به کسروی که تن اش را فدای زبان
سرخ اش کرد و ... به ادیب سلطانی و آرزوی دیدار که هرگز آسان نشد.

فارسی خردورز و دانش نوین

چیزی دور و بر چهار سال پیش از برپایی نخستین فرهنگستان زبان، محمد علی فروغی در سال ۱۳۱۰، نخستین پاره کتاب «سیر حکمت در اروپا» را می‌نویسد. نوشتار او نماد یکی از ستون‌های بلند فارسی نویسی نوین، گر چه در دستگاه زبان‌واره سنتی، است و هم او یکی از راهگشایان نوسازی واژگان در فرهنگستان می‌شود.^۱ در این یک سده، سه چهره از فارسی نویسی نوین، این زبان را فراخور دانش و اندیشه هم روزگار و پا به پای گشت و گزار جهان امروز به ایرانیان (در این جا ایرانیان ایرانی) ارمغانید: نگارش آغازین (سعید نفیسی در قلمرو ادبیات؛ محمد علی جمالزاده در داستان نویسی؛ احمد کسروی در تاریخ نویسی و ...)، جنبش ترجمه (از محمود صناعتی تا حسن لطفی چون مترجم و از منوچهر بزرگمهر تا شمس الدین ادیب سلطانی و داریوش آشوری چون مترجم و اندیشمند «فارسی‌اندیش») و فارسی‌نویسی برین (دولت آبادی در داستان، بهرام بیضایی در نمایشنامه‌نویسی، پرویز اذکائی در فلسفه). در این واپسین کرانه‌ی فارسی‌نویسی، اندیشمند ایرانی می‌کوشد تا زبان فارسی نوین را برای بازگویی هستی و نهش خویش در جهان امروز و به یاری زبان جهان خویش به کار برده و با آن بزید.^۲

^۱ فرهنگستان ۱۳۱۹.

^۲ شفیع کدکنی، ۱۳۷۸، ص ۸۳، ۱۰۴-۱۰۵.

با آگاهی از کوشش‌های نوین برخی ایرانیان فرهیخته در می‌یابیم که ایشان در کشاکش دشواری‌ها بر آند تا فرهنگ خویش را خیش زنند. زبان فرهنگی و فرهیخته‌ای که اکنون نمونه‌های آن آشکارا در رسانه‌ها و در میان بخشی از فارسی‌نویسان به چشم می‌خورد فرایند کنکاشی است که در آن فارسی در تلاش است تا چونان زبانی که برتابنده‌ی اندیشه و کنش انسان امروز است، خود را وانماید. در این بزنگاه است که ما با گونه‌ای فارسی خرد آخته رو به رو می‌شویم که در آن زبان، چم و مفهوم خویش را یافته و بر این است تا بار گذشته خویش را به زبان حال ترجمانیده و از خویش زبانی برای هستی خود در روزگاری نوین فراهم آورد. این فارسی خردآخته نه تنها با واژه‌ها و چم‌ها (مفهوم‌ها) که با «واژه‌گونی» (واژگونی واژه و دگرگونی صوری و دستوری و نیز گونه‌گونی واژه در بستر تاریخ) در دستور زبان و دستگاه خردآخته زبانی و به سخنی دیگر با دانش زبانی ویژه خویش، زبان امروزش را می‌سازد.

در این جستار، مرا سر آن است تا چشم انداز زبان آینده فارسی خردآخته یا زبان هوشمند هم روزگار را نگاریده و نیز سرچشمه‌ها و نمونه‌های آن را در زبان نوشتاری و نه گفتاری، به ویژه در آن جا که به دانش‌های انسانی، اجتماعی، فلسفی و دانش‌های ذهنی در پیوند است، واکاوم. نوشتارهای کهن فارسی دری همانا نمادی اند از زبان فارسی خردآخته و فرهیخته که در آن نویسنده، به رغم زیست زبانی در دایره و دستگاه سنتی، وام‌دار زبان

^۱ شهیدی، ۱۳۶۴، ص ۲۵۰-۲۶۳؛ آشوری، ۱۳۷۲؛ کسروی ۱۹۹۶، ص ۵۱-۸۰، یارشاطر، ۲۰۱۶.

در ساخت دستوری ویژه‌ی آن و نیز دستگاہی پربار از واژه‌ها و چم‌هاست که این امکان را به او می‌دهد تا به کمک این زبان کاخ اندیشه را پی افکنده و زبان‌واره‌ای با گزاره‌های سودمند و بسامد بسازد. این شیوه امروز نیز می‌تواند زبان فارسی نوین را، که من آن را زبان خودآگاه و هوشمند می‌خوانم، در چرخشی تاریخی و خردورزانه سامانی نو دهد.^۱ در این جا سخن نه از رفتارهای آدمی است و پیوندشان با زبان که راهی به روان‌شناسی زبان تواند بردن و نه یک آناکاو تاریخی و بررسی پیامدهایی که زبان و گویش آن و نیز شیوه‌های هنجارانه یک روزگار را می‌سازند، بل سخن این است که چگونه زبان در خویش خویشتن را بازتابانده و می‌اندیشد و فرهیختگی و آزادی آن را دارد تا خود را ورزیده و اندام وارانه با داده‌های جهان پیرامون خویش هم آوایی داشته و آن‌ها را به زبان پرورده، جهان را دریافته و گونه‌ای هم آهنگی گوهرین را با هستی شیوه خویش سازد.

شکل‌گیری فارسی نوین

در آغاز به چشم‌انداز تاریخی زبان فارسی و اکنونی آن و سپس به سه جنبش که زبان را برمی‌تابانند خواهیم پرداخت. بر این زمینه به گفتار درباره درون‌مایه‌ی فارسی و نمونه ترجمانی آن و سپس به آناکاو فارسی چونان زبان هوشمند پرداخته و سخن پایانی را برای چشم‌انداز آینده برخواهم نگاشت. سخن از زبان فارسی در این جستار زبان امروزین است که به فارسی

^۱ هوش در چم فرهنگ و فرهیختگی، خردمندی و خرد آختگی چندان که در نزد فردوسی می‌یابیم: «تو گفستی همه هوش و فرهنگ بود» شاهنامه، ج ۱، ص ۲۴، «به مرد خردمند و فرهنگ و رای...» ج ۶، ص ۲۵۶.

دری آن را می‌شناسیم (زبانی که توانست بماند و ادبیاتی سترگ بسازد به گاهی که دیگر زبان‌ها و گویش‌ها، سغدی، خوارزمی، آسی و... منطقه‌ای ماندند و در فرجام رخت بر بستند) با آگاهی از این نکته که ریشه‌های آن را در زبان مادی و اوستایی و سپس فارسی میانه باز می‌یابیم.^۱ آناکاوای زبان‌شناسی تاریخی (فیلولوژی) از توانم برون است ولی پهلوانانی بوده و هستند که آن چه را بایسته است با خامه خویش به جهانیان آگاهانیده‌اند.^۲ پرسش از زبان فارسی پرسشی است از چند تاریخ و چند زبان به این سخن که دگرذیسی‌های زبانی با بسیاری از داده‌های سیاسی، اجتماعی، زبان‌شناسیک و آیینی گره خورده و در این میان «دو قرن سکوت» نیز مهر خویش را بر پیشانی زبان نهاده است. گذشته از برخی پاره‌های زبانی، نخستین نوشته‌های فارسی امروزمین که می‌شناسیم چون مقدمه شاهنامه منصوری، ترجمه تفسیر طبری و یا حدود العالم، بیش از سه سده پس از اندر شدن اسلام به ایران است که رخ می‌نمایند. زبان فارسی اندوخته‌ای

^۱ یارشاطر، ۲۰۱۶، ص ۲۴۴-۲۶۱.

^۲ یکی از نمونه‌های آن دادوستد واژگانی است و از آن میان واژه‌های ایرانی کهن که به دیگر زبان‌ها راه یافته‌اند، هدایت، ۲۵۳۶. در این جا با گرامی‌داشت کوشش بسیاری از فرهیختگان باختری که «جان خویش بر سر زبان و ادبیات فارسی نهادند»، تنها به کارهای ایرانیان پرداخته‌ام تا زیست زبان را در میان آنان بازجویم. از آن میان کوشش‌های پورداوود و تقی‌زاده و یارشاطر که باری بزرگ را به دوش کشیدند و دیگرانی که نام‌شان، بهرام فره‌وشی، احمد تفضلی، ژاله اموزگار و... آشناست. نسلی پس از جنبش ۵۷ نیز پرچم‌دار این کاروان شدند و دانش تاریخی زبان و پویا ایش را بازنماییدند. از سوی دیگر، اشاره به برخی نام‌ها و چهره‌ها در این جستار که چندان آشنا نمی‌نمایند گواهی است دیگر بر توان‌مندی فارسی در بازگویی خواست‌ها و سهش هامان.

تاریخی دارد که سخت به کار امروزش می‌آید: از نخستین داده‌های ادبی (شعرهای نخستین فارسی، رودکی به پیش، هم چنین نوشتارهای فارسی‌نویسان عارف از سنایی و عطار و احمد غزالی)، التفهیم بیرونی، ذخیره خوارزمشاهی، دانش‌نامه علایی پور سینا و سپس ترجمه‌ی التحصیل بهمینار و نیز نوشته‌های فارسی در میانه سده‌های پسین تا نوشته‌های نصیر توسی و افضل الدین کاشانی و ...، ما، به رغم سبک‌های گوناگون زبان در زمان، با مجموعه‌ای از داده‌های استوار و نهادین روبه‌رویم که توانند تا ساختار زبان فارسی امروز را، دستور و راهنمای نوشتاری، برای بازگویی زبان آختگی یک فارسی برین بسازند.^۱

هم چنان که تاریخ به ما می‌آموزد، و این سرنوشت هر زبان است، سبک‌ها و شیوه‌های فارسی از هم آغاز و به ویژه چیرگی زبان عربی، دگرگونی‌های بسیار را آزموده‌اند. برای نمونه التفهیم بیرونی در دو خوانش فارسی و عربی آشکارا مانده یکدیگر اند و برخی نیز بر این باوراند که یکی ترجمه‌ای است از دیگری^۲. این نزدیکی فرای هر نگره، نشان از گونه‌ای هم‌نوایی دستوری دارد به ویژه آن که در تاریخ نمونه‌هایی دیگر را نیز می‌یابیم و از

^۱ بهار، ۱۳۴۹. سبک‌شناسی محمد تقی بهار بی‌گمان در این زمینه نوشتاری است پیل افکن که پس از آن راه را برای بازکاوی و بازشناسی زبان فارسی گشود. محمد جعفر محبوب نیز در همین راستا کار خویش را با سبک خراسانی در شعر فارسی شناساند. سیروس شمیسا (۱۳۷۳) در کتاب خویش که جان‌مایه‌ای آموزشی دارد، آشکارا آناکاوی خویش را بر پایه‌ی داده‌های نوین نهاده و از روش باختریان بهره می‌گیرد. او به بررسی سبک شناسی بهار نیز می‌پردازد و بر ارج آن، با کاستی‌هایی که دارد، گواهی می‌دهد، همان ص ۱۴۲-۱۴۸.

^۲ بیرونی، ۱۳۶۲

آن میان ترجمه تفسیر طبری است که در آن ترجمه فارسی می‌کوشد تا واژه به واژه قرآن را به فارسی آورد ولی در تفسیر می‌بینیم که زبان آن از بند ترجمه رهاییده و با آزادی به فارسی ره می‌برد.^۱ در پستی بلندی‌های تاریخی فارسی به رغم کوشش‌های فرهیختگان، این شیوه عربی‌نویسی بود که بر نیروی فارسی چربید.^۲ نه جای شگفت که امیر علیشیر نوایی در سده نهم و در روزگار پایانی زندگی خویش کتاب محاکمه اللغتین را می‌نویسد و در آن از ناتوانی زبان فارسی در برابر زبان ترکی (جغتایی) می‌گوید. نه نوایی و نه فرهیختگان فارسی زبان هرگز بر این نشدند تا نشانه‌های بزرگی زبانی را از درون این زبان نشان روند و این دلیری جز در برخی بزنگاه‌های تاریخ و به گونه‌ای گذرا (به دیده من در نزد کسانی چون فردوسی افضل کاشانی، طرزی افشار و کسروی و ...) یافت همی نشود.^۳ توان فارسی دری در بازسازی

^۱ طبری، ۱۳۵۶، ج ۱، ص ۴۴ به پیش در «قصه آفریدن آدم». به دیگر سخن سپنتای نوشتاری قرآن مترجم و مترجمان را و می‌داشت تا قرآن را بی هیچ تفسیری به فارسی برگردانند و تنها به گاه تفسیر است که این پیوستگی گسسته شده و زبان راه خویش را پی می‌گیرد.

^۲ کسروی ۱۹۹۶، ص ۲۷۰-۲۷۱.

^۳ بسیاری از ایرانیان، به ویژه سده‌ی بیستم مسیحی، هنوز دستور فارسی را با نحو عربی همسان پنداشته و برخی نیز بر آن پا می‌فشارند، ببینید فرشید ورد ۱۳۵۸، مرزبان راد، ۱۳۵۸؛ درخشان، ۱۳۶۹. چنین است که آموزش زبان فارسی در روزگار ما تکرار همان «دستور»ی است که خمیر مایه‌اش بر پایه نحو بوده و ساختار زبانی دست ناخورده می‌ماند و این «نقص غرض»ی بیش نتواند بود. بی‌گمان سخن در این جا بر ضد این یا آن زبان بیگانه نیست بل سخن آن است که چگونه می‌توان نهاد و جان مایه‌ی زبانی چون فارسی را در مرزهای زبانی خودش بازشناخت. فرهیختگان ما را بیشتر دغدغه «نحو نویسی» بود تا دستور نویسی پویا و فارسی برین.

زبانی را (با پشت بندی زبان پهلوی و ریشه‌یابی دیرینه اوستایی^۱) بهتر است فراتر از «وحدت ملی» و نگره‌های سیاسی دید.^۲

در روزگار ما، زبان فارسی اندک اندک از پایان سده نوزده چهره‌ای دیگر از خود ساخته و به ویژه سده‌ی پیشین، فارسی چون میدانی شد برای زورآزمایی و کنکاش هوشمندانه که در آن آدمیان کوشیدند تا آن گونه که جهان را می‌یابند و می‌بینند از آن سخن گویند.^۳ در باره تغییر خط، بی‌گمان اندیشه‌های آخوندزاده از پیشگامان است ولی ایرانیان ناگزیر هر از گاهی به بررسی و آناکاووی در این باره روی آورده و کوشیدند تا در گذر از آن به پرسش از زبان بپردازند بی آن که گفتارشان به نهاد زبان بپردازد.^۴ گرچه فارسی‌نویسی و «شیوه درست» برای «رسم الخط» نوین انگیزه‌ای بود که رویه نگارش را در زبان فارسی به دگرذیسی واداشت ولی این برهان تاریخی را امروز همه می‌دانند که این مدرنیت و روزگار نوین بود که زمینه‌ای شد تا زبان در خویش باز نگریسته و بکوشد تا خود را با این زمان هم ساز کرده و

^۱ لویلی ۱۳۱۶؛ باقری ۱۳۸۰، ص ۱۰-۱۱.

^۲ صفا، ۱۳۶۵، ص ۶۵۷-۶۸۳.

^۳ ناتل خانلری، ۱۳۶۹، ج ۱ ص ۳۷۵-۳۸۲.

^۴ ذکاء، ۱۳۲۹؛ بهروز ۱۳۶۳؛ نیساری، ۱۳۷۴. دشواری این فرهیختگان آن است که زبان امروزی را چونان زبانی بسته در خویش یافته‌اند برای نمونه پرسش از واژه سوال و نگارش همزه در فارسی (در کنار واژه‌هایی دیگر چون مال، ریال و...) نیساری، ص ۱۶۰. جز این نیست که برای واژه ای چون سوال می‌توان به سادگی واژه پرسش را نشانده. گزارشی از تاریخ و روند این دستورنویسی برای خط در این جستار آمده است.

تاب بازگویی جهان نوین را به کف آورد.^۱ یکی از گونه‌های بازپروری زبان نوین کوشش برای داد و ستد زبان کوچه-بازاری بود که زبان را از قلمرو پیشین به صحنه امروزمین می‌آورد. گذشته از شیوه سرودگانی در نزد کسانی چون ایرج میرزا و هجوسرای و جرشفنی^۲، بایسته است تا از کارهای دهخدا یاد شود که روزمره‌نویسی را در نوشته‌های خود به میان آورد و فارسی خیابانی

^۱ ادیب سلطانی، ۱۳۷۱، ص ۲۴۴-۲۴۵. زندگی مقدم، ۱۳۸۶، ص ۲۰۳-۲۲۰. این نکته بازگویی کوشش‌های فرهیختگان ایرانی است که همواره زبان فارسی را در آینه زبان‌های باختری دیده و فارسی را با آن سنجیده‌اند و سدی شد برای آن که آنان زبان فارسی را در خود زبان بیاندیشند، بنگرید بریجانیان، ۱۳۷۳، ص پنج-شش.

^۲ ادبیات فارسی انبوهی از هجو سرایی و جرشفنی نویسی را در خویش دارد ولی گذشته از زبان ویژه جرشفنی (هجو) (شوریدن یک شاعر بر دیگری)، می‌دانیم که سروده گر با نكوهش و نیش، هم زبان را می‌پروراند و هم برون آخته‌ی خویش را به زبان خود می‌کاود. برای نمونه در این پاره از این یمین:

| | |
|----------------------------|----------------------------|
| در قصه شنیده ام که ابلیس | روزی سه هزار تیز می‌داد |
| پرسید ازو کسی که این چیست | وز بهر که میفرستی این باد |
| گفتا که هزار ازین به ریشش | کاو ملک به پور داد و داماد |
| پس وجه معاش خویشان را | خواهی بتصرع و بفریاد |
| ثلث دگرش به ریش آنکس | کاو رنج کشید و گنج بنهاد |
| نه خود بخورید و نه خورائید | واو گشت خراب و وارث باد |
| یک ثلث دگر که ماند باقی | آن نیز بریش هردوشان باد |

ابن یمین، ص ۳۸۳. در این جا، جای بررسی مرزهای گونه‌های سرودگانی نیست ولی می‌توان این نکته را باز یادآورد که زبان‌واره جرشفنی و یا هجو تن‌مندانه بوده و بسیار شود که دستگاه واژگانی نیز در پیوند با تن و نرگانی و مادگانی آن باشد.

را به ادب آموزاند.^۱ آن سوی دیگر کرانه اجتماعی-سیاسی زبان را می‌توان برای نمونه در نوآوری‌های سرودگانی کسانی چون ابوالقاسم لاهوتی دید.^۲ در چشم‌انداز تاریخی فارسی نوین می‌توان سه جنبش را نامید که هر کدام بهره‌ای گران در بازسازی شیوه‌ی نوین زبان داشته و از بر آن‌ها است که می‌کوشیم تا این پیکره‌ی زبانی نوین را پی‌جوییم: ترجمه، داستان‌نویسی و سرودگانی یا شعر.^۳ در مقایسه‌ای می‌توان چنین پنداشت که کوشش‌های ایرانیان برای ترجمه از زبان‌های اروپایی بیش و اندک همان نهش و وضعیتی را برای فارسی پدید آورد که جنبش ترجمه در سده‌های دوم و سوم پس از آمدن اسلام، به دیگر سخن زبان فارسی آبستن زبان‌هایی شد (در گذشته از راه زبان عربی) که می‌بایسته بود تا آن‌ها را در خود بار آورده و در خویش بپاهند. در کرانه‌ی نوین ترجمه، بسیاری از واژه‌های بیگانه به زبان فارسی اندر شده و مهم‌تر از آن اصطلاحات و داده‌های زبانی و حتا «نحو»

^۱ ایرج میرزا، ۲۵۳۶، ص ۶۳-۸۲. دهنخدا، ۱۳۴۱. زرین کوب ۱۳۶۳، ص ۱۱۸.

^۲ لاهوتی، ص ۸، ۳۷، ۴۹-۵۰-۷۱-۷۹.

^۳ این سه میدان گودال‌هایی‌اند که زبان در آن‌ها به زور آزمایی می‌پردازد و به دیده من راه را برای بررسی و آزمون اندیشه‌های فلسفی می‌گشاید. آشکار است که این میدان‌ها بازتاب جنبش‌های اجتماعی-سیاسی، هنری و داد و ستدهای تاریخی و انسانی‌اند. زبان در این پهنه‌گاه خود را به خامه کسروی باز می‌پرورد و «زبان پاک» چندان که در بزنگاهی دیگر در قلمرو سروده می‌توان احمد شاملو را نامید که سروده نوشتار فارسی را به جایی رساند که در آن زبان بی‌باک است و دستگاه واژگان سرشت آدمی و ژرف هستی او را باز می‌سراید، رستگار فسایی، ۱۳۸۰ ص ۱۰۷. در پژوهش‌های تاریخی زبان فریدون آدمیت دریچه‌ای نوین را برای اندیشه‌گشود و تاریخ‌مندی را با چم سازی در هم آمیخت. ادبیات سیاسی، ادبیات حوزه‌ای و زبان‌گفتاری هر کدام در این میدان‌ها جایی دارند.

و ساختار زبانی رنگ بیگانه به خود گرفتند. این رابطه گرچه برآمده از موج نوگرایی، مدرنیت و مدرن‌گرایی، بود و به دست مترجمانی که ورزش ترجمه را در زمین زبان بیگانه می‌آزمودند، ولی بخشی از دیگر مترجمان و فرهیختگان خود توانستند تا پیوندی هم‌پا و برابر را میان فارسی و زبان‌های بیگانه برپا سازند. در میان این چهره‌ها می‌توان از نجف دریابندری، شمس‌الدین ادیب سلطانی، شرف‌الدین خراسانی، حمید عنایت و ... یاد کرد که زبان ترجمه را به زبان اندیشه پیونداندند و خود گامی برای اندیشیدن با فارسی پیش نهادند.

در جنبش داستان نویسی، نویسنده‌ی میدانی برای بازآفرینی و بازگویی داشته و نوشتار و زبان برای او ابزاری هستند که می‌تواند انگاره‌های خویش را به دست واژگان سپرده و کاری در خور فرهنگ زمان خود بیافریند. گذشته از کار جمالزاده آن گاه که در سر و ته یک کرباس، تاریخ ایران و رفتار ایرانیان را در گذر از قهرمانان داستان خویش باز می‌گوید و نیز کارهای صادق هدایت، بوف کور و توپ مرواری، و پس‌تر صادق چوبک، سنگ‌صبور، که توان تک‌گویی فارسی و «تاریخ‌سازی» را به جایی بلند می‌رسانند، بایسته است تا از روان‌شناسی داستانی در کار علی محمد افغانی، شوهر آهو خانم، یاد کرد که می‌کوشد تا به خامه‌ی خویش چالش زبان درونی انسان روزگار نوین را پرورده و چهره‌ای نوین از زن خاوری را بنگارد. کلیدر محمود دولت‌آبادی، خواسته یا ناخواسته، فارسی را به جایی رساند که در آن زبان به دانش روان‌شناسی چیزها آموخته و گویش آن چهره‌ای جهانی را بر می‌تاباند. شایسته است تا از نمایش‌نامه‌نویسی و کارهای بهرام بیضایی نام برد که فارسی خویش را براهنجیده و خامه‌اش را از غلاف فارسی کهن

برمی‌کشد. داستان‌نویسی، رمان، میدان هماوردی زبان کارکردی است در فضای اجتماعی و انسانی که یکی از بزنگاه‌های والای فارسی است آن‌گاه که زبان خویشتن را ورزیده و نویسنده به اندازه‌ای به آزادی می‌رسد که بازی زبانی ویژه خویش را پرورده و از آن راه، فارسی را به میدان چالش جهانی کشیده و کار را بر ترجمه خویش بسته و یا دست کم دشوار می‌سازد. برای نمونه در این پاره: «طعم قهوه ی فغانسه هنوز مانده بود توی دهانم. از کافه اومده بودم بیقون و داشتم می‌فتم انقلاب که چشم چقانی‌ای با کتابها قاه بیندازم و چندتایی هم، آگق شد، کتاب بخقم. قدم زدن دق قاسته‌ی کتابفوقوشیهای انقلاب حس خیلی خوبی می‌دهد بهم اغلب. پشت ویتقین کتابفوقوشیها قانگاه می‌مقدم بینم تازگی‌ها چي دق اومده دق کل یا چه کتابهایی بق ففوش اند این قوزها که سمتشان نقوم» (فرمی ۱۳۹۲، ص ۲۵-۲۷).

۲۷). نمونه ای دیگر: «گوشت بامنه داداش؟... نیین ما رو رانندگی میکنیم، یه جورایی تا ختم هر کاری رفتیم... یه مدتی بوکسول بودم، مشتو بیبین، آهنه خدایی... از دروازه دولا ب بیگیر بیا با تا پل رومی، این مشتا حرف واس خودشون داشتن... شعرم میگفتیم حاجی... سه هزار و هفتصد بیت شعر حفظ بودم... چارصد تا بیت هم خودم گفته بودم... گرفتی چي شد داداش؟ چارصد تا! رقمیه واس خودش!... کلی شعر مناقصه ای هم سروده بودیم داداش!... یعنی از اون گفتم گفتاها!... قبول داری کار هر کسی نی؟... ما کوچیکتیم داداش... اوپس... دعواکه میشد تو محل، حاجی، فقط همین، اوپس... یه گله، یه مشت... اوپس اوپس... تو قهوه خونه حاج میری اهرکی پیرسی بت می‌گه، کت تن کیه داداش... مخلصاتیم به مو، دیفنوکسیلاتیم ما...» (همان ص ۴۲).

سرایندگی در فارسی نماد برین زبان فرهیخته و هوشمند است و در آن شکنندگی‌های روانِ آدمی با واژگانِ گره خورده و سروده چون دستگاهی می‌شود که ساختاری هم آهنگ و والا را در خود پرورده و بر بام معناشناسی فرا می‌آورد. برای آن که راه‌های دور نرفته و فارسی شهید بلخی و یا منوچهری را که نیرومندهای زبان فارسی توانند بود، به گواهی خواهیم، می‌توان از یک نمونه ساده چون قصاب کاشانی، سده دوازدهم هجری و از سرایندگان روزگار صفوی، یاد کرد. او که از دانش‌های زمان خود بهره‌ای نداشت، در سرایندگی سخت چیره دست می‌نماید، در فارسی خود را شناگری ماهر می‌بیند و شور بی‌پایانش را در سروده‌هایش به ما باز می‌نماید. در سروده‌های او که در پی فرادش عرفانی است، می‌کوشد تا از چننه‌ی ادبی خویش بر این ذخیره بیافزاید^۱. هم اوست که در سرودگانی خویش زبانی آهنگین را می‌آزماید^۲. به دیده من این در فارسی و در آهنگ

^۱ قصاب کاشانی، ۱۳۳۸، ص ۱۴۷ :

روزی بد و ز آنسو بر دلدار نشستم گفتم که تویی قبله من گفت که هستم
 گفتم چه شد آن عهدی و پیمان که تو بستی گفتا که همان لحظه اش از ناز شکستم
 گفتم که بخور باده گرفت و بزمین ریخت گفتم که چرا ریختیش گفت که مستم
 گفتم زکه عاشق کشی آموختی امروز گفتا که بدین شیوه من از روز الستم
 گفتم که شکستی دل ماگفت درست است گفتم که چرا خنده زنان گفت که مستم
 گفتم چه شد اندل که ز قصاب ربودی برداشت ز زیر قدمش داد بدستم

^۲ قصاب کاشانی، همان ص ۱۷۴ :

در کعبه و بتخانه زحسن تو صنم‌های عشق آمده و ریخته دل بر سر هم های
 تا چند توان ریخت سرشک از مژه بر دل فرداست که ویران شده این خانه زخم های

ویژه اوست که سراینده را یارای آن است می‌دهد تا خویشتن را در دریای زبان به آب زند^۱. گو آن که می‌توان این پیوند را چون چیزی پرهامیک و طبیعی دیده و گفت که این حس شاعرانه را می‌توان در هر زبانی یافت ولی با این همه برخی طرفه‌های زبانی و هوشمندی‌های آن راه را بر هر توهمی می‌بندد^۲.

فارسی از هم آغاز با شعرو سروده هم زاد شد و با جان مایه سرودگانی و طرفه آن که این شعر منشی زبان تهی از «تاملات فلسفی» نبوده بود^۳. گذشته از آنان که فارسی را در ساخت و کارکرد آهنگین آن ورزیده‌اند (نفیسی در فرنگیس، آدمیت در آناکاو‌های خویش، آشوری در ترجمه...). سراینندگان فارسی‌گاہ زبان را به اوج رسانده و در این کنش، زبان سراینده تنها به بازی زبانی و یا شگردهای سرودگانی بسنده نکرده و از زبان آموزه‌ای

| | |
|---------------------------------------|------------------------------------|
| گر بر سر خاکم نهی از لطف قدم‌های | بر خویشتن از شوق کنم پاره کفن را |
| تا زلف ترا شانه جدا کرد زهم‌های | چون سبجه بگسسته فرو ریخته صد دل |
| فریاد ازین خرج پر و مایه کم‌های | زین عمر تماشای تو چون سیر توان کرد |
| در کوی تو خاکی بر خویش ز غم‌های | آشفته تر از باد گذشتیم و نکردیم |
| ز نهار مپرهیز ازین تیغ دو دم‌های | از دیده نگه بر خم ابروش کن ای دل |
| گردیده حیا پرده فانوس حرم‌های | رخسار تو آسان نتوان دید از اندام |
| ز آن خط که لبش کرده دگر تازه رقم‌های. | قصاب بود نامه قتل تو حذر کن |

^۱ رستگار فسایی، ۱۳۸۰، ص ۵۱-۵۳.

^۲ به ویژه آن جا که سخن از زبانی است دیرپا و نمونه اش در سروده شهید بلخی، اشعار پراکنده، ۱۹۶۴:

اگر غم را چو آتش دود بودی جهان تاریک بودی جاودانه
در این گیتی سراسر گر بگردی خردمندی نیابی شادمانه
^۳ یارشاطر ۲۰۱۶، ص ۴۷۲.

نوین می‌سازد و بیش از آن، راه را برای بازگویی اندیشه و حتا گونه‌ای چم سازی ماندگار می‌فراهمد. سراینندگان پس از جنبش ۵۷ و به ویژه نیمه خاموش سراینده‌گی چون فریبا شش بلوکی یا لیلا کردبچه، در این میان گاه فارسی را عرصه بزرگی واژگان ساخته و کارهاشان بذری پرمایه افشاند. در نزد کردبچه توان سراینده‌گی در ساختاری کوتاه، نه در اندازه هایکو، گواه باریک‌بینی‌های ژرف اوست. در این نمونه‌ها می‌بینیم که سراینده‌ی نیروی انگاره‌سازی را با نیروی زبان گره زده و در خور یک زبان نوین و جهانی به آفرینش پرداخته است. از دیگر سو، سراینده ما را به ژرف هستی زن می‌برد و فرادش و سنت دیرینه زنانگی را در فرهنگ خویش به چالش می‌کشد آن جا که از «جهنم زیر پایت است» می‌نویسد، در برابر این انگاره فریب آلود که بهشت زیر پای مادران است. به دیگر سخن زبان سروده بازپردازی زندگی زنی است در روزگاری که در آن مادرانگی و زنانگی به چاه ویرانی کشانیده شده‌اند.^۱

^۱ لیلا کردبچه، ۱۳۹۴، ص ۲۳

پرنده‌ای که نمی‌داند آزادی چیست
از بازماندن در قفسش سرما می‌خورد
و پرنده‌ای که بر برجی بلند می‌نشیند
هرچه روشن‌تر فکر می‌کند،
تاریک‌تر آواز می‌خواند
وقتی می‌داند
پرنده تنها پنج حرف ساده است
که گاهی
فقط

در این جنبش‌های زبانی، گرچه زبان و دستور آن دگردیسی‌هایی آشکارا را گواهد، ولی پاره مهم و بنیادین آن خود را در دستگاه واژگانی‌ای یافت که نمادی برای هوشمندی زبان و کاوش‌های اندیشگی شد.

دستگاه واژگانی و واژه‌گونگی

واژه‌گونگی در این جستار به چم دگرگونی واژه و روند نوسازی و دگردیسی آن است. به این سخن، بخش عمده و گوهرین این نوسازی واژگان از راه ترجمه گذشته و ایرانیان در روریاری با جهان مدرن کوشیدند تا دستگاه واژگانی خویش را هم‌آواز و هم‌تراز این روزگار درآورند.^۱ واژه‌سازی و نوسازی واژه‌ها به گونه‌ی نوین دو کار سترگ بود که فرهنگستان نخست در آغاز پیدایشش در پی سال‌های ۱۹۳۰ میسحی بر دوش کشید ولی این شیوه رسمی تنها به این نهاد نمانده و فرهیختگان ایرانی کوشیدند تا در پژوهش‌ها و کارهای فرهنگی خویش این داد و ستد را گسترش دهند. «جنبش ترجمه»

گاهی از دهان آسمان می‌پرد.

*

واکاوی در اینترنت :

«از امروز

جهنم زیر پایت است

از امروز که هر لحظه هزار بار

سینه‌هایت را میان تنت گم می‌کنی

و شیرت در تمام قوطی‌های جهان

خشک می‌شود...»

^۱ حیدری ملایری، ۲۰۲۰.

که از کارهای فروغی و اندکی پیش از او آغازید، در پی جنگ دوم جهانی و بازپیدایی جهانی تنیده از رویاروی‌های نوین و به ویژه در دهه دوم پس از انقلاب ایران، چهره‌ای آشکارا دیگرگونه را نمایان ساخت. در این هم‌آوردی، نوسازی و واژه‌سازی نوین نیز دو راه دیگرگون پیش گرفت :

۱- واژه‌سازی ترجمانی

۲- واژه‌سازی نوشتمانی

در نخستین برداشت کار پژوهش‌گر بازسازی واژه‌ها بر پایه داده‌های زبان آغازین و یا مرجع بود و او می‌کوشید تا بیش و کم برابر هر واژه را در فارسی یافته و در فرجام نیز اگر به دشواری برمی‌خورد، نزدیک‌ترین واژه را برای ترجمه پیش نهد. در این جا سخن ما در باره دانش‌های انسانی-اجتماعی است که قلمروی بود دشوار برای فرهیختگان و کوشش برای همسانی زبانی دو جهان فارسی و بیگانه. در این میان ناسازگاری نه در خود واژگان زان رو که دانش‌های خردآخته به گونه‌ای در فرهنگ ایرانی چون فلسفه و کلام و هنر و ادبیات آزموده شده بودند، بل داد و ستد و اندازه‌ی نزدیکی و خویشاوندی زبانی بود که کار دانشوران را پیچیده می‌کرد.

برای نمونه می‌توان از برخی از واژه‌ها چون «سوژه» (من، درون آخته)، «ابژه» (عین، برون آخته)، روح (روان)، ایده، دماغ و... یاد کرد که ترجمه و برابرسازی‌شان همواره دشوار بوده و به رغم کوشش‌های بسیار هنوز هم‌نویی همگانی برای‌شان نیست. در این میان، واژه‌ی هستی یکی از دشوارترین‌ها است که فرهیختگان آن را بیشتر در مفهوم عربی آن دریافته و در ترجمه

نیز همان را به کار می‌برند^۱. به این برهان واژه‌هایی چون نقش، تصور، عقل و بسیاری دیگر از واژگان عربی توانند جای‌شان را به نگاره، انگاره، خرد، اندیشه دهند تا زبان خردآخته و فلسفی بتواند در چشم‌اندازی نوین و بر پایه کارکردی بنیادین ره پوید.

این دشواری دربارهی دیگر واژه‌ها و چم‌ها هم‌چنان گریبان فارسی را گرفته و فرهیختگان به جای بازسازی فرهنگ زبانی بیشتر کوشیده‌اند تا فرهنگ واژگونی را بپروند و نتیجه آن که کوشش ایشان هماره بر آن رفته تا واژه و برابر آن را بجویند. واژه‌سازی ترجمانی گر چه پای‌بندی است برای همه مترجمان ولی بازتاب آن در نزد همه یکسان نبود و در جنبش ترجمه‌کار محمود صناعی و یا منوچهر بزرگمهر با کارهای عنایت یا ترجمه‌های ادیب سلطانی و شرف‌الدین خراسانی با محمد رضا لطفی دیگرگون می‌نماید زان رو که انگیزه و زمینه‌های کاری و فرهنگی آن‌ها مانده یک‌دیگر نیست. یکی از این زمینه‌ها را می‌توان در واژه‌سازی نوشتمانی بازیافت.

در واژه‌سازی نوشتمانی، کوشش فرهیخته‌ی فارسی‌زبان بر آن است تا برابر واژه را در دستگاه واژگان کهن زبان فارسی بیابد و به این‌سان پیشینیانی زبان بر فرهنگ واژه‌سازی پیشی می‌گیرد. نمونه برجسته این کار را می‌توان در

^۱ به ویژه در زبان حوزه‌ای و یا فارسی عربی شده. در اندیشه فلسفی باختر پرسش از جهان هستی را نمی‌توان با ترجمه آن به وجود دریافت، چرا که سرچشمه و گوهر آن به اوسیا (ὄυσία) = هستی در گوهر خویش) و اینای (εἶναι) یونانی باز می‌گردد که پرسش از هستی و جهان را دیگرگون می‌بیند.

کارهای ادیب سلطانی یافت که گستره زبان را تاریخی دیده و واژه سازی را در پهنه‌ای زمانی و زمینه‌ای پیشینی می‌بینید. برابرسی و واژگونی در اندیشه و کارهای ادیب سلطانی، گرچه انگیزه‌ی نخستین آن بر پایه ترجمه شکل گرفته و توشه‌ای گران از زبان سنتی دارد، نه تنها یک آناکای زبان‌شناسانه بل گونه‌ای تاریخ‌شناسی زبانی و ریشه‌یابی سرچشمه‌های فرهنگی است.^۱ این روش و شیوه بازسازی واژه‌ها به گونه‌ای دیگر به دست آشوری ساخته و پرداخته شد و به هر گونه هر دو روش توانستند تا جایی در فرهنگ امروزی زبان فارسی بیابند. چند نمونه از این بازسازی واژگانی، در قلمرو دانش‌های انسانی و فلسفی و «هوشمند»، می‌تواند تا کارکرد آن را به دیده آورد:

۲۱

ادیب سلطانی: متاگیتیک، آناکای، دویچمگوئیک، جستار، آغاز،
رخداد، داده (مشترک با آشوری)، پارادخشی، فر بسته، نایش...^۲
آشوری: رایانه، گفتمان، برآهنجیدگی (مشترک با ادیب سلطانی)، پرسمان،
دیدمان، سازمایه، باشنده، فراداد، خودپو، نوباه...^۳

^۱ آنان که به ادیب سلطانی می‌افزیدند به این انگیزه که او نوآوری‌هایی بس ناآشنا در فارسی کرده است این را فراموشیدند که او در نهاد زبانی خویش سنتی بوده زان رو که این زبان بازنمای زبان فلسفی تواند بود و مرده ریگ گذشته‌اندیشگی را باز می‌گوید.

^۲ ادیب سلطانی، ۱۳۶۲، بخش واژه نامه

^۳ آشوری، ۱۳۹۵.

این شیوه‌ی واژه‌گونگی یکی از راه‌هایی است که می‌تواند زبان را ورزیده و پوییش فلسفی اندیشه را به کار آید ولی به گاهی که در پی افکنی دستوری همزاد آن نیز باشد. در همین پهنه است که شیوه‌ی واژه‌گونگی، فرهنگ زبانی را بازپرورده و دستور زبانی هوشمند پیش نهاده و در این بزنگاه است که فارسی زبان، هم در ترجمان دیگران و هم در ترجمان در خویش، می‌تواند از زبانی دشوار و مغلق به زبانی توانا در بازگویی دانش‌ها باز آید. با این جنبش واژه‌گونگی فارسی از سویی داده‌های کهن خویش را پاس می‌دارد و از دیگر سو ره به زبانی نوین می‌گشاید که در آن اندیشه پوستی نو بر می‌اندازد.

برابرسازی و نوسازی واژه‌ها، فارسی را با چالش همواره آن رو به رو می‌کند که همانا همارش یا مترادف‌سازی است. زان رو که از سویی فارسی در خویش واژه‌های عربی را پرورده (معالجه = درمان، طبیب = پزشک و نیز واژه‌های عربی که در آن زبان کاربردی ندارند و از آن‌ها در فارسی اسم مصدر بار آمده چون خجالت = شرمندگی یا شرمناکی، فراغت = آسایش و...) و از دیگر سو هر واژه می‌تواند تا چند همارش داشته باشد. این دشواری تا پی‌ریزی یک دستور استوار و همه‌پذیر بر جا مانده و گزینش واژه‌ها راهی است برای غنی‌سازی زبانی^۱.

هوشمندی زبانی در این روش‌ها به آنجا رسید که زبان فارسی نه تنها اندوخته‌ی خویش را سرشار ساخت بل توانست تا داده‌های درونی زبان را

^۱ فرج‌الله خداپرستی، ص ۲۲، به پیش. می‌توان چنین انگاشت که برای نوشتن یک گزاره باید بهترین واژه را در بازی زبانی میان واژه‌های دهان، نوک، منقار، نول، پوزه، ذقن، زرخندان، تانول، بتفوز و... برگزید!

در بزنگاه تاریخی و سرچشمه‌های دیرین آن بازشناسد. پیشینه زبان فارسی به ما می‌آموزد که اگر شیوه واژه‌سازی نوین می‌نماید ولی در گذشته، فرهیخته‌ای چون افضل کاشانی واژگان خویش را به آسانی و به گونه‌ای روان برمی‌گزیده است.^۱ او که دو سده پس از پورسینا می‌زید، در کارهایش از واژگانی سود می‌جوید که همان‌سان ساده اند که معنادار و همان‌سان روان اند که ژرف. در همین درازاست که فارسی زبان به گستره و نیروی زبانی خویش آگاه نبوده و هنوز نمی‌داند تا از واژه‌هایی چون پیدایی، گنجایی، یابندگی، گمارنده، اندیشه‌گر، بوشن، یافته و... که کاشانی به کار می‌برد^۲ در زبان فرهنگی (در دانش‌های انسانی و فلسفی و...) راهی یافته و آنان را در زمین پر بار زبانی خویش بکارد. راه دشوار و پیچیده زبان در گذر از سرودگانی و داستان و کوشش‌های فرهیختگان برای ترجمه که نشان از غلغل اندیشه‌شان داشت، چشم‌اندازهایی را گشود که می‌توان از آن‌ها در بازسازی و پی‌افکنی زبانی هوش مند و آگاه بهره جست که نمونه‌هایی از آن را باز می‌کاوم.

ساختار دستوری زبان هوشمند

اگر فارسی بلعمی و فردوسی برای روزگاران پسین دریافتنی است جز این نتواند بود که این زبان از آن هم‌سازی درونی‌ای برخوردار است که این نیرو را به او می‌دهد تا خویشتن را چون پاره‌ای از سازواره‌ی شناسایی آدمی

^۱ بهار، ۱۳۴۹، ج. ۲ ص ۱۶۳.

^۲ افضل کاشانی، ۱۳۶۶.

نمایانده و همپای داده‌های ذهنی او باشد. این توانایی آن سوی داد و ستدهای تاریخی و ادبی رفته و تاثیر عربی یا ترکی، روزگار این پادشاه یا آن نیروی سیاسی دیگر و هر داده اجتماعی و فرهنگی نمی‌تواند در نهاد و گوهر او نشانی از بدکامی بر جای نهد. دات‌ها و قانون‌هایی که در آغاز می‌بایست به آن‌ها گردن نهاد در این سه پایه به هم آمده‌اند: روشنی در بازگویی زبانی، زیباشناسی دستوری^۱ و آوایی و سرانجام استواری برهان و ساختار درونی زبانی و کارکرد آن. اگر زبانی نتواند این سه دات را به یک دیگر درآمیزد، کرانه زبانی به هم ریخته و دستگاه هم آهنگ آن پای لنگان می‌ماند.^۲ در زبان فارسی کنونی این سه، تقریبین جایی نداشته و ما با زبانی درهم ریخته و سخت آشفته رویارویم که به آن در پویایی و هوشمندی اش سنگ‌اندازی می‌کند. برای دریافت بهتر این زبان هوشمند که اکنون آن را می‌زییم و هوشمندی و خودآگاهی‌اش را به آزمون زندگی زبانی درمی‌یابیم، می‌توان سه مورد بنیادین را، از نشانه‌های دستوری و گزاره‌ای، پیش نهاد.

فعل (پویه^۳) پایانی در گزاره

^۱ کزازی ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۲۳-۲۵.

^۲ در این جا سخن از زبان فارسی است و فرهنگی که می‌سازد کز ادب متمایز و دیگر سانش می‌کند، کزازی، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۱۵-۱۶.

^۳ واژه‌های نوینی که در این متن آمده‌اند همچون پویه (فعل)، همدا (مترادف) یا زاب (صفت) همگی برگرفته از کتاب فرهنگ برابره‌های پارسی واژگان بیگانه از ابوالقاسم پرتو (۱۳۷۷) است. البته پیش از هر واژه نوین برگرفته از این کتاب، واژه‌ی آشنا و معمول آورده شده است. بی‌گمان برای آنکه رسم زندگی و نویسندگی چنین است و نیز آنکه برای بازسازی داده‌های نوین زمانی بایسته است تا «خون شیر شد»!

با آگاهی از پویه‌های آغازین که در فارسی کهن جایی بلند دارند^۱، نخست بر این پا فشاریم که یکی از قانون‌های نهادین و دستوری در زبان فارسی آن‌که بایسته است تا پویه در پایان گزاره یا جمله آید^۲. برای نمونه: «دیشب خواب (ی در هم و برهم) دیدم»، «هر جور شده این کار را به پایان می‌رسانم (می‌برم)» (...). و این چنین است که زبان را به این بایایی و ناگزیری می‌رساند که به گاه بازپروری و آناکاوی چیزها، گزاره‌هایش را به و با پویه، به گفته زبان‌شناسان هسته‌ای یا خوشه‌ای، به پایان برد^۳. در این کار گزاره آماج خویش را با واپسین انگیزه‌ی گوینده و نویسنده هم‌سان می‌نماید. نمونه آن این گزاره: «من که از بامداد به دیدارش رفته بودم و پس از دیری که با او به گفت‌وگو نشستم و میان‌مان گفت‌وگویی چند در گرفت و سخن‌ها رفت و از هر دری چیزی گفتیم و من نیز که همه کوشش‌ام بر این تا او را به راه آورده و با خویش یکی سازم و وادارمش تا به نزد من آمده و به دیدار برادرش بشتابد، او در فرجام و در پی پافشاری‌های بسیار، گام پس کشید و گفت که هرگز به نزد من نخواهد آمد.» در این گزاره انگیزه پایانی که آمدن کسی

^۱ ابوالقاسمی ۱۳۶۷، ص ۶-۲۴.

^۲ می‌دانیم که در نوشتارهای کهن فارسی، سده‌های چهارم و پنجم، و یا گونه‌های سروگانی، آهنگ گزاره می‌توانست با چیزی جز پویه پایان پذیرد که از آن به حذف فعل به قرینه و یا ضرورت‌های زبانی برای پاس داشت آهنگ، روانی سخن و دل بستگی به «اصول فصاحت» یاد توان کردن، برای نمونه می‌توان از بیرونی گفت که در دیباچه التفهیم خویش، گاه گزاره‌ها را بی پویه‌ی پایانی می‌آورد، ستوده، ۱۳۶۲، ص ۲۸، ۳۵، ۳۸، ۶۰، ۹۷؛ بیرونی ۱۳۵۱ ص ۲، و نیز بهار جلد ۲، ص ۳۰۹-۳۱۱، ص ۲۹۴-۲۹۵، و نیز ص ۱۶۳-۱۶۴ در گفتار از غزالی‌ها.

^۳ باطنی، ۱۳۴۸، ص ۶۰ به پیش. در نزد این نویسنده گزاره‌ها همه یک‌سره با پویه به پایان می‌رسند. کزازی ج ۲، ص ۳۹.

است که از او سخن می‌رود، در پایان روشن می‌شود به گاهی که این گزاره را می‌توان این‌گونه نیز بازگفت: «با همه کوششی که کردم و به دیدارش رفتم و از او خواستم تا به نزد من آمده و به دیدار برادرش برود، او در پایان گفت نه.» و بی‌گمان به برهان آزادی در زبان، و نیز حذف به قرینه و دیگر گونه‌های دستوری، می‌توان این گزاره را به گونه‌های دیگر نیز بازگفت ولی آماج با کنش آن در دم پایانی است که زبان را وا می‌دارد تا سازمان دهی درونی خویش را فراهمیده و به میانجی پویه یا فعل، به پایان و فرجام بیانید. دور نیست اگر از زبان آلمانی بگوییم که نیروی پویه‌های پایانی را در خویش به خوبی می‌پرورد و می‌توان با آن هم‌آوردی کرده و روزگاری چنگ در چنگ نوشته‌های کانت انداخت!

بازی زبانی و آزادی واژگانی

در این جا سخن بر سر بازی بی‌پایان با واژه‌ها، گزاره‌ها و ورزیدن آن‌ها به گاه اندیشه است. در این بزنگاه است که زبان هوشمندی خود را از سپنجیدن

^۱ ادیب سلطانی ۱۳۶۲ ص ۴۰۴: «یک قانون اساسی که بزرگترین آزادی بشری را بر طبق قانون‌ها تأمین کند، که بدان وسیله آزادی هر فرد بتواند پا به پای آزادی دیگران برقرار باشد (نگریسته بزرگترین نیکبختی نیست، چه، نیکبختی باید خود به خود نتیجه شود)، دست کم یک مینوی ضروری است که نه تنها می‌باید بنیاد نخستین طرح قانون اساسی کشور را تشکیل دهد، بلکه همچنین می‌باید در بن همه قانون‌ها قرار گیرد، و بدان وسیله می‌باید در آغاز مانع‌های موجود را متزع کند، که شاید به سانی پرهیزناپذیر از طبیعت آدمی ناشی نشوند، بلکه بعکس، از غفلت برای یک فیلسوف ناشایسته‌تر از تشبث عامیانه به تجربه متضاد ادعایی نیست؛ ولی ادیب سلطانی این درازنویسی را همه جا پاس نداشته گاه گزاره را بی پویه به پایان می‌برد که مانده ترجمان به فرانسه می‌ماند». همان ص ۱۷۵، ۳۳۰-۳۳۱، ۳۵۶، ۶۱۱

(استعاره)، هست نمایی و پاتخشیک (مجاز)، مثل گفتن (تمثیل) و دیگر «فنون بلاغت» و آن چه خرد همگانی (ضربالمثل عامیانه) است می‌گیرد.^۱ بازی زبانی در چم ویتنگشتاینی آن راهی است که در آن بده بستان میان زبان و آدمی راهی آسان می‌یابد. در گزاره‌ی «امروز چه آفتابی خوب و گرم بر زمین می‌تابد» ما هر بار که آفتاب را می‌بینیم داوری‌ای ساده را باز می‌گوییم، ولی در بازی زبانی این احساس راه‌های دور تواند رفت چون این آفتاب در آغاز همان خوبی و گرمی را برای همه ندارد نه تنها به این برهان که آدمی در جاهای گوناگون زمین می‌زید (میان استوا و قطب) بل زان رو که واژه‌ها آهنجیده‌ی آزمون‌های گونه‌گون زبانی آدمی‌اند. برای دریافت این داوری بایسته است تا دریابیم واژه‌های خوب و گرم از کدامین نهادهای زبانی برآمده‌اند و آیا این خوبی با گرمی یک‌سان است و از این گذشته چگونه آفتاب می‌تواند گرم نباشد و به زمین نتابد. دانش زبانی ما بی‌گمان نمی‌تواند بازی را تا کارانه‌های داده‌های دانشی پیش برد ولی می‌تواند به کمک داده‌های فلکلوریک آن را بیازماید.^۲ می‌توان گفت که معناشناسی

^۱ همایی، ۱۳۸۹.

^۲ برای نمونه چند پاره از جمالزاده و نیروی انگار ساز در بازی واژگانی اش :

«خوب به خاطر دارم که گاهی مرا به منزل خود می‌بردند و دختر بزرگتر مرا روی کف پاهای خود نشاندند مدتی به روی دو دست در دور حیاط راه می‌رفت. بعدها چه بسا اتفاق افتاد که دنیا را از قله‌ی بلندترین کوه‌های آسیا و اروپا و از بالای اهرام مصر و مرتفع‌ترین نقاط اقالیم مختلفه تماشا نمودم ولی هیچوقت آن را بدان دلکشی و زیبایی که از فراز پاهای دختر شمس الذاکرین دیده بودم ندیدم.» (سر و ته یک کرباس، ص ۵۸)، نمونه‌ای دیگر: «مکتبدار آخوندی بود معروف به «پسر ملا علی اصغر». هنوز آن ریش سیاه تویی و آن سینه قیرفام پوست خیکی او از خاطر من محو نگردیده است. صورتش به یکی از این دوری‌هائی می‌ماند که شب عید نوروز در آن

آن سوی دیگر این بازی زبانی و همزاد زیست جهان زبان است با این تفاوت که در زیست جهان فارسی این «جان سرودگانی» به تنهایی نیست که هوشمندی زبان را می‌پروراند بل داده‌های خود زبان و فرهنگ آن است که این شایندگی را به او می‌دهد تا زبانی بسازد که در آن خردآختگی درونی هم سرشت ساختار آن است.

پویه‌های ساده به جای پویه‌های ترکیبی

در همین زمینه است که می‌توان هر چه بیشتر از پویه‌های ساده‌ی گزاره به جای پویه‌های همدا (ترکیبی) و نیز دیگر داده‌های دستوری (بهره‌گیری درست از را^۱؛ بهره‌گیری از پیش‌وندها و پس‌وندها برای گسترش معنای زبانی؛ تشخیص میان یای ناشناخته و یای یکتایی^۲، هم‌سانی میان پویه و کننده (فاعل) ...). بهره‌گرفت^۳. هر چه زبان را به سوی کنش‌های ساده بیشتر پیش بریم بر توان آن در چکیده‌گویی و استواری خودگو می‌افزاییم^۴.

گندم سبز می‌کنند. از زور ریش و پشم هیچ جای آن پیدا نبود و دهندش در آن میان حکم سوراخی را داشت که برای جا دادن قلیان در وسط سبزه باقی گذاشته باشند» (همان ص ۶۱)، نمونه‌ای دیگر «آن شب تا صبح به یاد دوره طفولیت چه خواب‌های شیرین که ندیدم. از جمله دیدم که با جواد آقا خندان و بشاش الاکلنگ بازی می‌کردیم و الاکلنگ به قدری از زمین بلند می‌شد که دستمان به سقف آسمان می‌رسید و انگشت‌هایمان به خوشه پروین می‌خورد» (همان ص ۱۱۱).

^۱ مشکور ۱۳۶۶، ص ۲۲۳-۲۲۶.

^۲ معین، ۱۳۶۳ ص ۱۵-۱۹، ۲۰-۲۲.

^۳ باطنی، ۱۳۷۱، ص ۴۵-۶۲.

^۴ ناتل خانلری، ۱۳۶۹، ج ۲ ص ۱۱۶، خانلری براین است که پویه‌های ساده نیز در فارسی ترکیبی

و هم دایند.

در گزاره‌ی «این کاردستی را سال پیش ساخته بودم و آن را به دوستم هدیه دادم.» که نمونه‌ای است از زبان فارسی کنونی که در آن پویه‌های هم‌دایانه یک سره راه تنفس را بر زبان بسته‌اند، می‌توان چنین نیز گفت و نوشت: «این کاردستی ساخته سال پیش است که آن را به دوستم ارمغانیدم.» بی‌گمان برای ذهن فارسی‌گوی که واژه ارمغان را چون نام می‌شناسد، هرگز شایندگی کنش‌گری و پویه بودن نداشته و آن را بر نمی‌تابد و این به گاهی است که زبان فارسی خود این توانایی را داراست تا به ساده‌گری روی آورد.^۱ این نکته سدی نیست بر این که فارسی از انبوه پویه‌های هم‌دای خویش که از پویش‌های ساده فزون‌تراند، بتواند واژه‌های نوین بسازد و زبان را در رویارویی با داده‌های روزگار هم‌ساز سازد.^۲

در پویه‌ی کردن که فارسی‌گوی (در گزاره‌هایی با پویه همدا و نه کمکی) آن را بارها و در بسیاری از گزاره‌هایش می‌آورد، می‌تواند که ساده آمده و زبان را از پیچیدگی برهاند. در گزاره‌ی «قهوه چی مرد ناآشنا را از قهوه‌خانه بیرون کرد (انداخت)» به سادگی می‌توان پویه همدا‌ی بیرون کردن (یا انداختن) را به پویه راندن برگرداند.^۳ در میان صدها بل هزاران پویه همدا^۴ می‌توان، تا به گاهی که زبان فارسی بتواند نیروهای درونی خویش را به هم آورد و زبانی

^۱ آشوری ۱۳۷۲، ص ۳۳-۳۴.

^۲ کشانی، ۱۳۷۱ ص ۸۳-۸۴. طباطبائی، ۱۳۹۵.

^۳ کار سترگ ناتل خانلری به رغم روشن‌بینی و دانش گسترده‌اش درباره پویه‌های ساده و همدا به راه توجیه رفته و نمی‌کوشد تا اندرزی دهد و به این سان در پهنای زبان سنتی درمی‌ماند، همان ص ۱۸۲-۱۸۹.

^۴ احمدی گیوی ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۸۸۵-۱۰۴۵؛ ج ۲ ص ۱۱۱۹-۱۱۴۱، ۱۱۵۵-۱۱۵۶، ۱۱۸۰-۱۱۸۶.

جهانی شود، برخی را به گونه‌ای ساده دید و بر دارایی زبان افزود، چنین است :

ره سپردن به جای هم راهی کردن
بازگویی به جای بازگو (تکرار) کردن
آغازیدن به جای آغاز (شروع) کردن و ...
می‌توان دامنه این پویه‌ها را گسترده دید و برخی از پویه‌ها را که «منسوخه»
و در فراموشی‌اند به زندگی بازخواند چون :
بیوسیدن (کسروی) به جای امید و انتظار چیزی داشتن
نیوشیدن که به چم شنیدن است
ستوهیدن به چم به ستوه آمدن و درمانده شدن
فرهنجیدن به چم ادب کردن، تربیت کردن
سکلیدن به چم منقطع شدن
روژیدن به چم ظاهر شدن
پایستن به چم صبر کردن و ...

در واژه‌های همدا و آمیزشی (ترکیبی) با پویه ساختن (فراهم ساختن (آمادگی))، گشتن و ... نیز می‌توان به سادگی گرایید و گزاره‌ها را بر دوش کنش‌های ساده نهاد^۱. در برابر، برخی گونه‌های آمیزشی توانند که به درستی به کار آمده و در پرورش و نیرومندی زبان خوش درخشند چندان که در پویه‌هایی چون شد و آمد و گرفت می‌بینیم^۲. بی‌گمان بر این سه نکته می‌توان

^۱ بهار، ۱۳۴۹، ص ۳۲۶، ساختن ص ۳۲۹-۳۳۰.

^۲ بهار، همان ص ۳۲۸-۳۲۹.

دیگر نکته‌ها نیز افزود ولی هر چه باشد سخن بر این است که به دست این داده‌ها زبان خود را در بازگویی خردورزانه و خردآخته آزموده و می‌کوشد تا نیروی خود را برای آناکاوی هستی و آدمی به کار برد. در این بزنگاه است که فارسی خویشان را به دانش امروز و آگاهی‌های گونه‌گون می‌شناساند و بگوییم که به این سان دانش انسانی چون دانش «فارسانی» (دانشی که فارسی می‌اندیشد) و فلسفه در «فرسفه» (آموختن فارسی به فلسفه) رخ می‌گشاید. می‌توان چنین اندیشید که فارسی این توان را دارد که، چنان که دانشمندان پیشتر گفته‌اند، نه تنها از داده‌های زبانی تاریخی خویش برای گسترش دامنه معنایی و فرهنگی خویش بهره‌گیرد بل بیش از آن می‌تواند دست به برخی نوآوری‌های لگام‌گسیخته نیز دست یازد. پویه‌سازی واژگان بر پایه نام‌ها و زاب‌ها (صفت‌ها) یکی از این نمونه‌هاست که ما در تاریخ شعر و در نزد طرزی افشار می‌شناسیم.^۱ نوآوری واژگانی در زمینه بازپروری واژه‌گونگی نیز در همین چشم‌انداز می‌تواند راهگشا باشد. ولی این همه در جایی یارستن که فارسی بتواند این نوباوگان زبانی را در فرهنگ خویش بارآورده و آن‌ها را به درستی بپرورد. به دیگر سخن، پرورش واژگان در دل فرهنگ زبانی هوشمند کاری است متفاوت با واژه‌سازی و نوآوری‌هایی که نمی‌توانند جای

^۱ طرزی افشار، ۱۳۳۸. شیوه پویه‌سازی او خوبیدن، شاییدن، چاقیدن، خرابیدن، شمشیریدن، نگاهیدن و... نشان از یکی از بزنگاه‌های بنیادین زبان فارسی است که گر چه در «ظاهر» در زبان نماند ولی در تاریخ ماندگار شد. در کار او به دیده من‌گستاخی زبانی است که آموزنده است. کسی ناگزیر نیست تا هم پای طرزی شده و فارسی را از این پویه‌سازی‌ها آکند ولی ما را بایسته است تا از آن آموخته و فارسی را سرشار از افرینش‌های زبانی سازیم.

خود را در زبان و فرهنگ بازیابند.^۱ در این بزنگاه است که کار فرهنگستان می‌شکفتد و این دستگاه می‌تواند آموزگار باشندگان بوده و آن‌ها را در یادگیری و آموزش یاری رساند. این به گاهی است که فرهنگستان پیش از آن که دغدغه دستوری زبان داشته باشد بیشتر به «رسم الخط» و درست‌نویسی و واژه‌سازی پرداخته است.^۲

با این داده‌های زبانی اکنون بیش از پیش می‌توان به این سخن باورید که زبان در خویش می‌ترجمد و بازخوانی می‌شود. زبان پیش از آن که ابزاری شود برای ترجمه دیگر زبان‌ها، نخست بر آن می‌شود تا ترجمه را در خویش بیاغزد و خود آگاه از واژه و هوشمند به جایگاه خود، همه را چونان داده‌هایی بیاید که آن‌ها را در خویش ترجمانیده و برای خویش خیش می‌زند. چنین است که دگرسانی فارسی آن‌جا که به ترجمه اندر است بیشه‌ای است که سرشار از خطرها و آسیب‌ها و نمونه‌اش آن که بخواهیم کانت یا هایدگر را به زبان پورسینا و صدرا شیرازی بترجمانیم و واژگان اندیشه فلسفی یونان و باختر امروز را در دیگ «کلام و فلسفه اسلامی» جوشانده و از آن شمشیری

^۱ کوشش برخی از ایرانیان فرهیخته برای بازسازی دستور نوین فارسی چشم‌اندازی نوین را برای فارسی هوشمند و خردآخته گشوده است. از آن میان می‌توان از کار گسترده حیدری-ملایری و کاوش‌های زبانی او گفت (۲۰۲۰) که دیر زمانی است پا گرفته و زبان فارسی را در قلمرو خردآختگی زبانی و به ویژه واژه‌سازی به جایی بلند رسانده است. بی‌گمان آن چه محمود حسایی آغازید پژوهاک خویش در این روزگار بازگسترده است، (حسابی ۱۳۷۲، دیباچه). همچنین می‌توان به کوشش‌های نوید فاضل (<http://www.dastur.info>) اشاره کرد.

^۲ احمدی گیوی، ۱۳۸۶؛ فرهنگستان، ۱۳۸۸.

چوبین برای رویارویی با اندیشه‌های آهنین بسازیم^۱. هوشمندی فارسی در آن است که راه را برای فارسی زبان گشوده و ما را بایسته است تا در اندیشه خویش آن را بازکاویم بسا که اندیشه آزادی خویش را دریابد. این گونه دریافت از زبان برآمده از گونه‌ای بازی زبانی و باور هوشمندانه از آن است زان رو که ما آزادی خویش را در زبانی می‌یابیم که هم به ما توانایی بازگویی آن چه را می‌خواهیم می‌دهد و هم این ماییم که آن را چنان برمی‌گیریم که در سرشت زبان نهفته است و چونان کاوشگرانی می‌شویم که اندرون پرمایه آن را جسته و واکاویده و برون آورده‌ایش را به خود زبان می‌ارمغاند.

سخن پایانی

زبان فارسی در نگره همگانی تاریخی خویش و به ویژه زبان فارسی نوین راهی دراز را پیموده و یکی از گزندهای هماره آن ناهمسانی و ناسازگاری در قلمرو دستوری‌اش است^۲. فارسی زبانی است که در خویش گونه‌ای هوشمندی و نیرومندی خردآخته را برمی‌تابد^۳. زبان نوین فارسی خویشتن

^۱ یک توضیح واضح این که زبان امروزین اندیشه ساختاری بیش از پیش ساخته و پرداخته شده دارد به گاهی که «پیرامونیان»ی چون ما ایرانیان دغدغه‌مان همه بزک کردن دستگاه واژگانی است. سخن بر این است که پیری زبان را بایسته است ابزاری سازیم برای جوان سازی‌اش و از درماندن در نقش ایوان پرهیزیم و این به گاهی است که فارسی «اعتدال» خویش از کف داده و ما ناگزیر از بازسازی دستوری‌ایم. در حکایت نخست از باب ششم گلستان سعدی رمزها و نکته‌هایی هست که بسا زبان حال امروز ما باشد.

^۲ کریمی دوستان، ۱۳۸۶، ص ۱۸۹-۲۰۲.

^۳ می‌توان با آن چه برخی فرهیختگان ایرانی به پیروی از چامسکی زبان زایا می‌نامند، همساز شد ولی زبان هوشمند پیوندی با گفتار آن‌ها ندارد، ببینید: مشکوه الدینی، ۱۳۷۰، مقدمه.

را برگونه‌ی هوش فرهیختگان بازساخته ولی هنوز شور و مهر سخنوری با فارسی، کنام خویش را در اندیشه و سهش فارسی‌زبان بازیافته است. از دیگر سو، بسیاری از فرهیختگان ایرانی در تاریخ هم روزگار آن‌جا که به پرسش از زبان پرداخته و نگاهی تاریخی و ادبی یا فلسفی داشته‌اند، بیشتر پای در یک «جنگ زرگری» نهاده‌اند.^۱

پرسش در باره زبان هوشمند و خودآگاه پرسش از گوهر و ساختار درونی آن است و به این‌سان زبان نه از پایگاهی برای ترجمه به زبانی دیگر یا از زبانی دیگر بل چونان دستگاهی است که درون مایه‌اش را از تاریخ، داده‌های نهادین و سرچشمه‌های خویشاوندگون خویش است که می‌جوید. در روزگار نوین که زبان‌های باختری به زبان‌های مرجع و نهادین برشدند، کار زبان فارسی چون دیگر زبان‌های «پیرامونی» ابزاری برای ترجمه بوده و توانایی آن تنها بر بازسازی و نوسازی واژه‌هایی که به کار ترجمه و بازگرداندن زبان‌های بیگانه به باشندگان فارسی می‌آمد. ولی چنان که دیدیم کوشش زبان نوین و هوشمند فراتر از ترجمه رفته و این شایندگی را داراست تا به خویش و در خویش و با خویش بیانید و دستوری در خور والایی خویش پرداخته و به این‌سان جایگاه جهانی خود را بازیابد و خویشتن را برای آینده فرا اندازد.^۲

بی‌گمان فرهیختگی زبان را می‌توان در نزد مردم و زیست جهان آن‌ها در پیوند با آیین سده‌ها یافت ولی این تنها «مرجع» نبوده و شایسته است تا

^۱ قزوینی، ۱۳۶۳، ص ۳۱۲-۳۴۸. ارامش دوستدار (۲۰۱۸) نیز پس از سده‌ای به همان دشواری از زبان و در زبان می‌افتد.

^۲ ناتل خانلری، ۱۳۴۷، ص ۱۶۰-۱۷۴.

فرهنگستان فرهنگ فرهیختگی زبان را در میان بگسترده^۱ و به کمک فرهیختگان کشتی توفان زده زبان را به جایی رسانده و به ویژه ساختار دستوری و ناوگان واژگانی را چهره‌ای دیگر بخشد. «بیت الغزل معرفت» فارسی در فرهنگ سازی زبان و دلیری در رویارویی با جهان و دانش‌های امروزمین است که خود را باز می‌سازد چندان که به سخن‌زنی سروده‌گر، مهتاب یغما، «اشک ماهی‌ها نباشد آب دریا شور نیست».

کتاب‌شناسی

<http://jeyhoon20.blogfa.com/post/1451>

ابن‌یمین فریومدی، ۱۳۴۴، دیوان اشعار، بتصحیح و اهتمام حسینعلی باستانی راد، (تهران) : کتابخانه سنایی.

ابوالقاسمی محسن، ۱۳۶۷، پنج‌گفتار در دستور تاریخی زبان فارسی، بابل : نشر مشهد.

احمدی گیوی حسن، ۱۳۸۶، زبان و نگارش فارسی، تهران : سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها.

ادیب سلطانی شمس‌الدین، ۱۳۷۱، درآمدی بر چگونگی شیوه‌ی خط فارسی، تهران : امیرکبیر، (چاپ دوم).

^۱ باطنی ۱۳۷۳، ص ۴۲، ۴۶-۶۴.

آشوری داریوش، ۱۳۷۲، باز اندیشی زبان فارسی : نه مقاله، تهران : نشر مرکز.

ایرج میرزا، ۱۳۵۶، تحقیق در احوال و آثار و افکار و اشعار ایرج میرزا و خاندان و نیاکان او، باهتمام دکتر محمد جعفر محبوب، بی جا.

باطنی محمدرضا، ۱۳۴۸، توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی بر بنیاد یک نظریه عمومی زبان، تهران : امیر کبیر.

باطنی محمدرضا، ۱۳۷۱، پیرامون زبان و زبان شناسی (مجموعه مقالات)، تهران : فرهنگ معاصر.

باطنی محمدرضا، ۱۳۷۳، زبان و تفکر (مجموعه مقالات زبان شناسی)، تهران : فرهنگ معاصر، (چاپ پنجم).

باقری مهری، ۱۳۸۰، واج شناسی زبان فارسی، تهران : نشر قطره، (سلسله انتشارات نشر قطره؛ ۲۸۴ : زبان و زبان شناسی ۱)

بريجانيان ماری، ۱۳۷۳، فرهنگ اصطلاحات فلسفه و علوم اجتماعی انگلیسی-فارسی، ویراسته بهاء الدین خرمشاهی تهران : پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، (چاپ دوم).

بهار محمد تقی، ۱۳۴۹، سبک شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی، تهران : کتابهای پرستو، سه جلد.

بهروز ذبیح، ۱۳۶۳، خط و فرهنگ، تهران : انتشارات فروهر، ۱۳۶۳ (چاپ دوم)، ایران کوده (شماره ۸).

بیرونی، ۱۳۵۱، التفهیم لاوائل صناعه التنجیم، چاپ جلال الدین همایی تهران : بابک.

پرتو ابوالقاسم، ۱۳۷۷، واژه‌یاب، فرهنگ برابره‌های پارسی واژگان بیگانه، تهران: انتشارات اساطیر، (چاپ دوم).

جمالزاده محمد علی، ۱۳۸۰، سر و ته یک کرباس، به کوشش علی دهباشی، تهران: سخن، (مجموعه آثار جمالزاده؛ ۱۲).

حسابی محمود، ۱۳۷۲، فرهنگ حسابی، فرهنگ واژگان انگلیسی به فارسی، دانشگاه صنعتی امیرکبیر، واحد تفرش.

حیدری ملایری، محمد، ۲۰۲۰، <http://dictionary.obspm.fr/>

خداپرستی فرج الله، ۱۳۷۶، فرهنگ جامع واژگان مترادف و متضاد زبان فارسی، شیراز: دانشنامه فارس.

درخشان مهدی، ۱۳۶۹، درباره زبان فارسی تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

درخشان مهدی، ۱۳۸۰، دستور تاریخی فعل، تهران: انتشارات قطره، دو

جلد، (سلسله انتشارات نشر قطره؛ ۲۹۶: زبان و زبان‌شناسی ۲)

دهخدا علی اکبر، ۱۳۴۱، چرند و پرند، تهران: سازمان کتابهای جیبی.

دوستدار آرامش، ۱۳۹۷، زبان و شبه زبان، فرهنگ و شبه فرهنگ، کلن: انتشارات فروغ.

ذکاء یحیی، ۱۳۲۹، در پیرامون تغییر خط فارسی، تهران.

رستگار فسایی منصور، ۱۳۸۰، انواع شعر فارسی، شیراز: انتشارات نوید شیراز، (چاپ دوم).

ناتل خانلری پرویز، زبان‌شناسی و زبان فارسی، ۱۳۴۷، تهران: انتشارات

بنیاد فرهنگ ایران (۴۵)، ۱۳۴۷ (چاپ سوم)

زرین کوب عبدالحسین، ۱۳۶۳، شعر بی دروغ، شعر بی نقاب، بی جا :
۱۳۶۳ (چاپ چهارم).

زندى مقدم، زهرا، ۱۳۸۶، «نکاتی در باره شیوه نگارش چند تکواژ دستوری
زبان فارسی» در نامه فرهنگستان، (ویژه نامه شماره ۶۰).

ستوده منوچهر، ۱۳۶۲، حدود العالم من المشرق الى المغرب، بکوشش
دکتر منوچهر ستوده، تهران : کتابخانه طهوری.

شفیعی کدکنی محمدرضا، ۱۳۷۸، ادبیات فارسی از عصر جامی تا روزگار
ما، ترجمه حجت الله اصیل، تهران : نشر نی.

شمیسا سیروس، ۱۳۷۳، کلیات سبک شناسی، تهران : فردوس، (چاپ
دوم).

شهیدی سید جعفر، ۱۳۶۴، «مشکل های زبان فارسی» در نامواره دکتر
محمود افشار، ج ۱، تهران : بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی،
مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی، ۱۸.

صفا ذبیح الله، ۱۳۶۵، «زبان فارسی و وحدت ملی» در نامواره دکتر محمود
افشار، ج ۲، تهران : بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، مجموعه
انتشارات ادبی و تاریخی، ۱۹.

طباطبائی علاالدین، ۱۳۹۵، ترکیب در زبان فارسی : بررسی ساختاری
واژه های مرکب، تهران : کتاب بهار.

طبری محمد بن جریر، ۱۳۵۶، ترجمه تفسیر طبری، چاپ حبیب یغمایی،
تهران : توس، (دوم)، هفت جلد

طرزی افشار، ۱۳۳۸، دیوان، مصحح و مدون، تمدن، تهران : کتابفروشی
ادبیه، ۱۳۳۸.

فردوسی، ۱۳۸۸، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، با مقدمه احسان یارشاطر، نیویورک: Bibliotheca Persica، ج ۱، ۱۳۶۶، ج ۶.

فرشیدورد خسرو، ۱۳۵۸، عربی در فارسی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران (انتشاران دانشگاه تهران؛ ۱۷۴۱).

فرهنگ علوم انسانی با بازیابی سراسری و افزون ۱۹۰۰ درآیند تازه، ۱۳۹۵، تهران: نشر مرکز، (چاپ هفتم).

فرهنگستان، (شماره ۷).

فرهنگستان، ۱۳۱۹، واژه‌های نو که تا پایان سال ۱۳۱۹ در فرهنگستان ایرانی پذیرفته شده است، تهران: انتشارات دبیرخانه فرهنگستان، ۱۳۸۸، دستور خط فارسی مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی، کتابخانه ملی ایران.

قدمی فرید، ۱۳۹۲، زن‌ها در زندگی من یا دلف معبد دلفی، تهران: روزنه.

قزوینی محمد، ۱۳۶۳، «طرز نگارش پارسی یا انتقاد مقاله یکی از فضلا» در مقالات علامه محمد قزوینی، جلد ۲، گرد آورنده عبد الکریم جریزه دار، تهران: انتشارات اساطیر.

قصاب کاشانی سعید، ۱۳۳۸، دیوان، به تصحیح و مقدمه ح پرتو بیضایی، بی‌جا، کتابخانه ابن سینا.

کاشانی افضل الدین محمد، ۱۳۶۶، مصنفات، به تصحیح مجتبی مینوی - یحیی مهدوی، تهران: خوارزمی، (چاپ دوم).

کانت، امانوئل، ۱۳۶۲، سنجش خرد ناب، ترجمه: شمس‌الدین ادیب سلطانی، تهران: امیرکبیر.

کردبچه لیلا، ۱۳۹۴، حرفی بزرگتر از دهان پنجره، تهران: فصل پنجم،
(چاپ چهارم)

کریمی دوستان غلامحسین، ۱۳۸۶، «اسامی و صفات گزاره‌ای در زبان
فارسی» در نامه فرهنگستان، (شماره ۶۰ ویژه نامه).

کزازی میرجلال الدین، ۱۳۶۸، زیباشناسی سخن پارسی، ۱: بیان، تهران:
نشر مرکز، ۱۳۶۸؛ زیباشناسی سخن پارسی، ۱۳۷۲، ۲: معانی، تهران: نشر
مرکز (کتاب ماد)، چاپ سوم.

کسروی احمد، ۱۳۷۵، نوشته‌های کسروی در زمینه زبان فارسی، بکوشش
حسین یزدانیان، سوئد: کتاب ارزان.

کشانی خسرو، ۱۳۷۱، اشتقاق پسوندی در زبان فارسی امروز، تهران: مرکز
نشر دانشگاهی.

لازار ژیلبر، ۱۳۴۳، اشعار پراکنده قدیمترین شعرای فارسی‌زبان از حنظله
بادغیسی تا دقیقی با تصحیح و مقابله و ترجمه و مقدمه به زبان فرانسوی
بکوشش ژیلبرلازار، تهران-پاریس.

لاهوئی ابوالقاسم، بی تا، دیوان، انتشارات نوشین.

لوایی محمد علی، ۱۳۱۶، وندهای پارسی، تهران: چاپخانه مجلس.

محبوب محمد جعفر، بی تا، سبک خراسانی در شعر فارسی: بررسی
مختصات سبکی شعر فارسی از آغاز تا پایان قرن پنجم هجری، تهران:
انتشارات فردوس.

مرزبان راد علی، ۱۳۵۸، دستور سودمند، بی جا: انتشارات دانشگاه ملی
ایران.

مشکور محمد جواد، ۱۳۶۶، دستور نامه در صرف و نحو فارسی، تهران : شرق، (دوازدهم).

مشکوه الدینی مهدی، ۱۳۷۰، دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری، مشهد : انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، (چاپ دوم).

معین محمد، ۱۳۶۳، اسم جنس و معرفه، نکره، تهران : امیر کبیر، (چاپ چهارم).

ناتل خانلری پرویز، ۱۳۶۹، تاریخ زبان فارسی، تهران : نشر نو، سه جلد. شمیسا سیروس، ۱۳۸۶، نگاهی تازه به بدیع، (ویرایش سوم)، تهران : نشر میترا.

نیساری سلیم، ۱۳۷۴، دستور خط فارسی : پژوهشی در باره پیوستگی خط فارسی با زبان فارسی، تهران : سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

هدایت شهرام، ۱۳۵۶، واژه‌های ایرانی در نوشته‌های باستانی (عبری، آرامی، کلدانی) همراه با اعلام ایرانی، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران؛ (انتشارات دانشگاه تهران ۱۶۰۲).

همایی جلال‌الدین، ۱۳۸۹، فنون بلاغت و صناعات ادبی، تهران : اهورا. یارشاطر احسان، ۲۰۱۶، حکمت تمدنی: گزیده آثار استاد احسان یارشاطر به کوشش و با پیشگفتار محمد توکلی طرقي، تورنتو: کتاب ایران نامک، (ویراست دوم).